

ادله‌ی فمینیستی سوسیالیستی برای آزادی حیوانات

تدوین: سارا
اصطفا‌پاسی

آسترا تیلور¹ و سونارا تیلور²



ترجمه‌ی دریا موسوی



چوب‌نگاری اثر Sue Coe

در جریان مراسم اسکار ۲۰۲۰، خواکین فینیکس³ هنگام پذیرفتن جایزه‌ی اسکار بهترین بازیگر مرد، سخنرانی غیرمعمولی انجام داد. او در حالی که لباس رسمی به تن داشت، پس از قدردانی از حضار و تمجید از مراسم، خطابه‌ی را شروع کرد که فضای مجازی را شوکه کرد. فینیکس در سه دقیقه وقت اختصاصی خود، درباره‌ی مشکلات جهان سخن گفت. او بر این امر تأکید کرد که پویش‌های محیط زیستی، ضد نژادپرستی، حقوق بومیان، برابری جنسیتی، آزادی افراد کوئیر، و حقوق حیوانات منفک از یکدیگر نیستند، بلکه جنبه‌های متفاوت یک جنبش واحد هستند. هر یک از این جنبش‌ها بخشی از «مبارزه با این باور است که یک ملت، یک نژاد، یک جنس، یا یک گونه حق دارد دیگری را مورد تسلط، کنترل، استفاده و استثمار قرار دهد بدون اینکه مجازات شود».

عدالت اجتماعی در حال تجربه‌ی لحظه‌ی مهمی در هالیوود بود، و این جمله مورد تشویق حضارانی قرار گرفت که می‌خواستند روشنفکر بودن خودشان را نشان دهند. با این حال، ادامه‌ی سخنرانی او با استقبال گرمی مواجه نشد - به ویژه زمانی که فینیکس آن ارتباطات درونی که در ذهن داشت را به طور دقیق بیان کرد. فینیکس به سبک صادقانه و بریده‌بریده‌ی خود گفت: «ما وارد جهان طبیعی می‌شویم و منابعش را غارت می‌کنیم». گزاره‌ی بعدی او بود که فضا را مشوش کرد: «ما احساس می‌کنیم که حق داریم یک گاو را به صورت مصنوعی بارور کنیم و وقتی زایمان کرد بچه‌اش را بدزدیم، حتی اگر فریادهای دردناک او گوش‌خراش باشد. و سپس شیر او را که برای گوساله‌اش در نظر گرفته شده است می‌گیریم و در قهوه و غلات صبحانه‌ی خود می‌ریزیم.» متهم کردن خوراکی‌های محبوب صبحانه با سکوتی مبهوت‌کننده مواجه شد. اما رسانه‌ها نتوانستند جلوی خود را بگیرند. یکی از تیتراهای مجله‌ی وایس این بود: «نیات خواکین فینیکس صادقانه است، اما آن سخنرانی نامعقول بود». مجله‌ی وکس آن را «حماسه‌ی همه‌جانبه‌ی سیاسی-اجتماعی» نامید. یو اس ای تودی (روزنامه‌ی سراسری آمریکا) اظهارات او را «احساسی، قدرتمند و نامتعارف» خواند.

در واقع، اگر یک چیز وجود داشته باشد که همه در سراسر طیف‌های سیاسی بر سر آن توافق نظر داشته باشند، چیزی نیست جز نفرت آنها از فعالان حقوق حیوانات و وگن‌های «دیوانه». در یک کنفرانس مطبوعاتی در سال ۲۰۱۹، راب بیشاپ، نماینده‌ی

جمهوری خواه از ایالت یوتا، در حالی که به شکلی نمایشی یک چیزبرگر را گاز می‌زد، نیودیل سبز را محکوم کرد و گفت: «اگر این طرح اجرایی شود، این کار [چیزبرگر خوردن] غیرقانونی خواهد شد. من دیگر نمی‌توانستم این نوع غذاها را بخورم.» در پاسخ، حامیان نیودیل سبز خود را به آب و آتش زدند تا تأکید کنند که اینطور نیست و جایگاه گوشت قرمز تغییر ناپذیر است.

محافظه‌کاران از چشم‌انداز جامعه‌ای که به‌راستی برای حیات «غیر جنینی»⁴ ارزش قائل است و از تجاری‌سازی آن خودداری می‌کند، وحشت دارند؛ به همین دلیل است که تصویری از مردانگی گوشت‌خوار را ترویج می‌دهند. متأسفانه به نظر می‌رسد بسیاری از سوسبالیست‌ها هم چندان متفاوت نیستند. چپ‌گراها به‌ندرت به مشکلات بی‌شمار دامپروری می‌پردازند و اغلب با کسانی که به این مسئله اهمیت می‌دهند با بی‌اعتنایی یا تحقیر رفتار می‌کنند. دیدگاه‌های آنها در این زمینه مطلقاً همان دیدگاه جریان اصلی است. یکی از قسمت‌های پادکست چپ‌گرا و پرطرفدار «سایتیشن نپدد»⁵ به تجزیه و تحلیل بازنمایی شخصیت‌های گیاه‌خوار در فرهنگ عامه پرداخته، و نشان داد که نتیجه چندان خوشایند نیست: به‌طور معمول این شخصیت‌ها توسط زنان اجرا می‌شوند و عموماً شخصیت‌هایی غیرقابل تحمل هستند.

چنین کلیشه‌سازی جنسیتی برای خوانندگان کتاب «سیاست جنسی گوشت» اثر کارول آدامز⁶ در سال ۱۹۹۰ مسئله‌ی جدیدی نیست. این کتاب با ادغام گزارش‌هایی از رادیکالیسم قرن نوزدهم و ارزیابی تکنیک‌های بازاریابی قرن بیستم به اثری راهگشا در «نظریه‌ی انتقادی گیاه‌خواری فمینیستی» بدل شده است. (پس از خواندن اثر آدامز هرگز نخواهید شنید که زنی بگوید با او مثل یک «تکه گوشت» رفتار شده است). امروزه اغلب به ما می‌گویند که جنبش حقوق حیوانات در دهه‌ی ۱۹۷۰ توسط فیلسوف مرد سفیدپوست - پیتر سینگر - متولد شده است. ولی واقعیت این است که بسیاری از فرهنگ‌ها و ادیان غیرغربی برای هزاران سال از مصرف محصولات حیوانی پرهیز کرده‌اند. همانطور که «آف کو»⁷ - کنشگر وگن و نویسنده - در یکی از مصاحبه‌های خود بیان کرده است «قدرت برترپنداری نژاد سفید در این است که ما تصور می‌کنیم آنها همه چیز را اختراع کرده‌اند. بی‌تردید سفیدپوستان وگنیسم را اختراع نکرده‌اند!»

در دنیای انگلیسی‌زبان، بسیاری از زنان الغاگرا (ضد برده‌داری)، مدافعان حق رأی برای زنان و صلح‌طلبان، مدت‌ها پیش از سینگر (یا فینیکس) از گیاه‌خواری حمایت کردند و با سایر جنبش‌ها ارتباط برقرار کردند. از جمله می‌توان به خواهران شجاع الغاگرا - سارا و آنجلینا گریمکه اشاره کرد که از مصرف گوشت امتناع کردند زیرا معتقد بودند این کار سرعت «رهایی زنان از مشقت آشپزخانه» را تسریع می‌بخشد. سینگر با متمایز ساختن استدلال‌های به‌ظاهر عقلانی خودش از سایر حمایت‌گری‌های احساسی - یعنی زنانه - که پیش از آن مطرح شده بود، این روشنفکران پیشین را نادیده گرفت و با بی‌اعتنایی از آنها عبور کرد. در دهه‌ی ۱۸۰۰ حتی یک تشخیص پزشکی برای مرض نگرانی بیش از حد برای حیوانات - «زوتوفایل سایکوسیس»⁸ - وجود داشت، و باور عموم بر این بود که زنان بیشتر از مردان از این بیماری رنج می‌برند.

وقتی اظهارات فینیکس وارد صفحات خبری شد، ما هم مانند بسیاری دیگر معذب شدیم - اما نه به این دلیل که فکر می‌کردیم مشاهدات او هیستریک یا اغراق‌آمیز است، بلکه به این دلیل که فینیکس قاعده‌ی نانوشته‌ای را که ما ده‌ها سال تلاش کردیم به بهترین شکل رعایت کنیم، زیر پا گذاشت: اینکه وگن‌های اعصاب خوردکن نباشیم. با سرزده وارد یک مهمانی میلیون نفری شدن و از آزار حیوانات صحبت کردن، او دقیقاً همان کاری را کرد که ما عاجزانه تلاش کرده‌ایم از آن اجتناب کنیم، البته در مقیاسی بسیار محقرتر. در حالی که هر دوی ما در مورد وگن بودن مان علنی صحبت کرده‌ایم، همواره سعی کرده‌ایم افراد را بر ضد خودمان تحریک نکنیم تا مبادا به‌طور ناخواسته به وگنیسم آسیب برسانیم. در گردهمایی‌ها، مهمانی‌ها و رستوران‌های بی‌شماری افراد پیش از اینکه چیزی را که تا همین چندی پیش بال، ساق پا، سینه یا ران کسی دیگر بوده است را بخورند، از ما پرسیده‌اند «مشکلی ندارید اگر من این را بخورم؟»؛ و ما با این احساس که بهتر است دروغ بگوییم تا اینکه باعث ناراحتی کسی شویم - با این ترس که مبادا این کلیشه را که وگن‌ها مرتاض‌هایی متکبر و غیرقابل تحمل هستند تقویت کنیم - همیشه پاسخ منفی داده‌ایم و احساس حقیقی مان را فروخورده‌ایم تا دیگران بتوانند در آرامش غذا بخورند.

فینیکس به‌جای مؤدب بودن، یک وگن گستاخ و ضدحال⁹ بود، که مخاطبانش را به سفری ناخوشایند نه فقط به کشتارگاه، بلکه به اتاق تلقیح مصنوعی می‌برد. او در

مورد شیر و خشونت جنسیتی و بازتولیدی که همواره به همراه دارد صحبت می‌کرد. به عبارت دیگر، آنچه سخنرانی او را بسیار منقلب‌کننده و به‌یادماندنی کرد، تحلیل فمینیستی پنهان آن بود. این تحلیل بود که به ریشه‌های فمینیستی فراموش‌شده‌ی جنبش حقوق حیوانات و به آینده‌ی سوسیالیستی-فمینیستی آن اشاره می‌کرد. ما معتقدیم که نقش مصرف گوشت و محصولات حیوانی به‌درستی درک نشده است، و یک دیدگاه فمینیستی می‌تواند به ما کمک کند تا حقوق حیوانات را در یک نقد جامع سوسیالیستی از سرمایه‌داری قرار دهیم.

سرمایه‌داری بدن‌ها را به ماشین تبدیل می‌کند. همانند پیشینیان خود در اولین خطوط کارخانه‌ها، کارگران امروزی مجبور هستند مانند ربات‌ها عمل کنند، خواه در بسته‌بندی محموله‌ها در انبارهای آمازون باشد، خواه رانندگی برای یو پی اس شرکت پستی آمریکا] خواه اوبر [سرویس هم‌سفری آنلاین]. این فرآیند مکانیزه‌سازی و استانداردسازی نه‌تنها بدن انسان کارگر، بلکه زنان بی‌دستمزد و همچنین گاوها، مرغ‌ها و خوک‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر سرمایه‌داران سادیستی جهان می‌توانند حرکات جزئی انسانی را که جعبه‌ها را روی هم می‌چیند کنترل کنند، تصور کنید که چه کنترلی ممکن است بر موجودی بی‌حقوق که فقط می‌خواهد در آرامش چرا کند، اعمال می‌شود.

سیلویا فدریچی¹⁰ در کتاب کلاسیک فمینیستی خود «کالیبان و ساحره: زنان، بدن و انباشت بدوی»¹¹ که در سال ۲۰۰۴ انتشار یافت، این مناسبات بنیادی را نشان می‌دهد. تاریخچه‌ای که او از جنبش حصارکشی¹² ارائه می‌دهد، بعدها جنسیتی آن را برجسته می‌کند، فرایندی که از طریق آن سرمایه‌داری به‌آرامی زن را به «ماشین تولید کارگران جدید» تبدیل کرد. خصوصی‌سازی زمین توسط ثروتمندان، دهقانان را از آنچه که از دیرباز مرسوم بود محروم کرد: حقوق گروهی برای دسترسی به مزارع و جنگل‌ها برای امرار معاش. مردم، ناتوان در پرداخت اجاره‌های گزافی که مالکان طلب می‌کردند، روستاها را ترک کردند تا به دنبال کار مزدی بروند. روابط خانوادگی به منظور برآورد نیازهای در حال توسعه‌ی سرمایه‌بازسازی شد، به‌طوری که مردان به عنوان مزدبگیران ارتقا یافتند و سایر اعضای خانواده تحت تکفل آنها قرار گرفتند. زنانی که

در برابر انقیاد و بندگی فزاینده‌ی خود مقاومت می‌کردند با خشونت جنسی سازمان‌یافته مجازات می‌شدند، به‌عنوان بدعت‌گذار و ساحره شکنجه می‌شدند، و تحت نظارت و کنترل فزاینده‌ی انتخاب‌های جنسی و تولیدمثلی خود قرار می‌گرفتند. به عبارت دیگر، جنبش حصارکشی تنها محدود به کنترل زمین نبود، بلکه مربوط به کنترل بدن‌ها و ظرفیت‌های بازتولیدی آن‌ها بود - فرآیندی که، طبق استدلال ما، به حیوانات غیرانسان¹³ نیز تسری یافته است.

یک خوک را در نظر بگیرید.

محوریت مسئله‌ی تولیدمثل در دام‌پروری را می‌توانید از نزدیک در فیلم «گوندا»¹⁴ ببینید، مستندی که اوایل سال ۲۰۲۱ از کارگردان مشهور روسی ویکتور کوساکوفسکی¹⁵ و تهیه‌کنندگی فینیکس منتشر شد. (آنها پس از سخنرانی اسکار با یکدیگر تماس گرفتند). این فیلم به صورت سیاه و سفید و بدون صداگذاری یا موسیقی پس‌زمینه، محدود و مشاهده‌گر است. صحنه‌ی آغازین، خوک مادری به نام گوندا را نشان می‌دهد که در انباری پر از گاه، بچه خوک‌هایش را به دنیا می‌آورد. ما همچنان که شاهد رشد بچه خوک‌ها هستیم، گذرا با سایر موجودات مزرعه نیز روبرو می‌شویم - گله‌ای از گاوها که مشتاق رها شدن در چراگاه هستند، دسته‌ای از مرغ‌ها که در حیاط می‌چرخند. ما گوندا را در حال تماشای فرزندانش تماشا می‌کنیم و می‌بینیم که چقدر تلاش و صبر لازم است تا آنها را پرورش دهد و بزرگ کند. او بچه‌هایش را در آغوش می‌گیرد، بو می‌کشد و شیر می‌دهد و آنها قوی‌تر و بازیگوش‌تر می‌شوند. در پایان، اتفاق اجتناب‌ناپذیر رخ می‌دهد. یک کامیون می‌آید و بچه‌های او که در یک قفس بارگیری شده‌اند، ناگهان ناپدید می‌شوند. ما انسان‌ها را نمی‌بینیم و نمی‌دانیم که چه اتفاقاتی برای بچه‌خوک‌ها می‌افتد. در عوض، باقیمانده‌ی فیلم را با گوندا می‌گذرانیم که سعی دارد با از دست دادن فرزندانش کنار بیاید. همانطور که او دور انبار می‌دود و بارها و بارها همه جا را برای پیدا کردن فرزندانش می‌کاود، ما حیوانی را می‌بینیم که چیزی از او دزدیده شده که هرگز به او تعلق نداشته است. او و فرزندانش جزو دارایی کسی هستند. هیچ چیزی داده یا گرفته نشده، بلکه فقط اموال کسی فروخته شده‌اند. انصافاً گوندا زندگی خوبی به‌عنوان یک خوک دارد، اگرچه فیلم نشان می‌دهد که این مسئله چندان هم مهم نیست. اکثریت قریب به اتفاق خوک‌های ماده، که تنها نقش

آن‌ها در زندگی تولید مداوم خوک‌های جدید است، در فضایی به بزرگی یک یخچال زندگی می‌کنند، این مسئله بیشتر نگران‌کننده می‌شود وقتی درک می‌کنیم که برخی خوک‌های صنعتی به‌راحتی بیش از ۲۲۵ کیلوگرم وزن دارند. یک خوک ماده بیشتر دوران بارداری خود را در یک «قفس بارداری»¹⁶ سپری می‌کند که کوچک‌تر از آن است که بتواند بیش از چند قدم در آن بردارد. سپس او به یک «قفس زایمان»¹⁷ منتقل می‌شود که بازار به خاطر «راحتی» آن را به طرز سادیستی‌ای تمجید می‌کند. یک خوک شیرده در قفس زایمان تنها قادر به ایستادن یا دراز کشیدن است، و پستان‌هایش بیرون از این قفس و در قسمت جداگانه‌ای که در آن بچه‌هایش نگهداری می‌شوند، قرار می‌گیرد. پس از پنج هفته، زمانی که فرزندان بدون هیچ ملاحظه‌ای از او گرفته می‌شوند، او را به‌طور مصنوعی بارور می‌کنند و چرخه دوباره آغاز می‌شود. علاوه بر رنج عاطفی که بدون شک تجربه می‌کند، او به‌طور مداوم عفونت‌های ادراری و واژینال، افزایش آسیب‌پذیری نسبت به بیماری‌ها (در اثر آنتی‌بیوتیک‌های موجود در خوراک‌اش) و ناتوانی جسمی به دلیل بی‌حرکی را تجربه خواهد کرد. به عبارت دیگر، یک خوک ماده در نوعی پادآرمانشهر¹⁸ فلج‌کننده از خشونت باروری زندگی می‌کند، جایی که ظرفیت‌های او برای رشد و پرورش فرزندان به فرایندهای مکانیکی و حاشیه‌ی سود تقلیل یافته‌اند.

این فرآیند به‌طور رسمی به عنوان تولید حیوان-کالا¹⁹ شناخته می‌شود. گابریل ان. روزنبرگ²⁰ و جان دوتکیویچ²¹ در مقاله‌ای برای «نیو ریپابلیک»²² در سال ۲۰۲۰ می‌نویسند: «دامنه‌ی محدود نوسان قیمت²³ و کاهش مداوم حاشیه سود، صنعت گوشت را به سمت کشف روش‌های جدید افزایش کارایی و سودهای دست‌نخورده در بدن حیوانات دامی سوق داده است». لقاچ مصنوعی یک پیشرفت کلیدی بود که پس از جنگ جهانی دوم برای افزایش بهره‌وری گاوهای شیری به‌طور گسترده مورد استفاده قرار گرفت. امروزه، هزاران کارگر کم-دستمزد روزهای خود را صرف وارد کردن اجباری اشیاء به اندام تناسلی حیوانات ماده و بارور کردن مصنوعی آنها می‌کنند. برای گاوها، این فرآیند شامل وارد کردن بازوی تکنسین به مقعد گاو به منظور باز کردن دستی دهانه رحم گاو قبل از وارد کردن یک به اصطلاح «تفنگ تولید مثل»²⁴ می‌شود.

روزنبرگ و دوتکیویچ توضیح می‌دهند که این روش به دامداران اجازه می‌دهد «تضمین کنند که حیوانات بر اساس ساعت بازار تولید مثل کنند نه بر اساس ساعت بیولوژیکی خودشان». زایمان به‌طور مصنوعی القا می‌شود تا حیوانات در ساعات کاری زایمان کنند. تحت نظام کالایی، چرخه‌ی جفت‌گیری کل حیوانات دامداری می‌تواند به شکلی همگام‌سازی می‌شود که در یک فرآیند استاندارد نتایج استاندارد می‌تواند به همراه داشته باشد.

مطالعه‌ی اتنوگرافیک جامع و تکان‌دهنده‌ی الکس بلانش²⁵ درباره‌ی دامپروری صنعتی مدرن به نام «پورکوپولیس: حیوان‌بودگی آمریکایی، زندگی استاندارد شده و دامپروری صنعتی»،²⁶ کار انسانی مورد نیاز برای لقاح مصنوعی انبوه را مستند می‌کند، از جمله «جایگزینی تقلیدی حضور و رفتار خوک نر».²⁷ مدیران، این فرایند را «تحریک» می‌نامند؛ برخی از کتاب‌های درسی پرورش خوک تماس گسترده‌ی انسان - حیوان در دامپروری صنعتی را «جفت‌گیری»²⁸ می‌نامند. در کتاب «سیاست‌های جنسی گوشت»،²⁹ کارول آدامز، که از حسن‌تعبیر متنفر است، این نوع مواجهات را «تجاوز جنسی» می‌نامد.

بلانشت همچنین وابستگی صنعت به یک ترکیب دارویی به نام گنادوتروپین سرم مادبان باردار³⁰ را بررسی می‌کند، «ابزاری ضروری در لقاح مصنوعی خوک‌ها در دامپروری صنعتی آمریکای شمالی». شرکت‌ها هزاران اسب نیمه‌وحشی، معروف به مادبان‌های خونی³¹ را در جنگل‌های خصوصی در آمریکای جنوبی نگهداری می‌کنند، روشی مقرون‌به‌صرفه که شامل غذا یا مراقبت‌های دامپزشکی نمی‌شود. بلانشت می‌نویسد: «در این مزارع خون و الوار، تنها سه مرحله‌ی مستقیم مداخله انسان وجود دارد: بارورسازی، خون‌گیری هفتگی طی چند ماه اول بارداری، و سپس سقط جنین». شیلنگ‌های قهوه‌ای بلند، از اسب‌های لاغر خون می‌گیرند، فرآیندی که طبق گزارش بلانشت تنها ۷۰ درصد از آنها از آن جان به‌در می‌برند، سپس «دوباره به جنگل بازگردانده می‌شوند تا چرخه را از نو آغاز کنند». سرمی که از خون فرآوری شده‌ی آنها ساخته می‌شود، با تزریق به گردن خوک‌های ماده، تعداد انگشت‌شمار روزهایی را که در صنعت گوشت خوک «روزهای غیر مولد» می‌نامند، از بین می‌برد و بارداری را

به سرعت آغاز می‌کند تا انسان‌ها بتوانند با تقلید از خوک‌های نر و تجاوز به خوک‌های ماده در یک برنامه‌ی کاملاً کنترل شده به کار خود ادامه دهند.

بنابراین، عبارت شسته‌رفته‌ی «Animal husbandry»³² به شکل غافلگیرکننده‌ای درخور به نظر می‌رسد زمانی که شخص به استثمار جنسی، تولیدمثلی و اقتصادی که حیوانات متحمل می‌شوند، پی می‌برد. نهایتاً، ازدواج یک سازوکار پدرسالارانه و روشی برای انتقال دارایی و اموال، از جمله زمین، دام، ثروت و زنان است. از ابتدا، یک «شوهر» یک «ارباب» بود که حق داشت با دارایی‌های خود هر کاری که می‌خواست انجام دهد؛ معادله‌ی قدرتی که هنوز هم پابرجاست و طبق آن، شریک‌های زندگی یک «شوهر» همانند دارایی‌های او، موجوداتی بی‌عاملیت هستند. با این حال، مصرف‌کنندگان تمام گرایش‌های سیاسی هنوز هم بر این باورند که حیوانات «به ما گوشت، شیر، و تخم مرغ می‌دهند»، رابطه‌ی بین دامداران و حیوانات اهلی طبیعی است و تا زمانی که حول محور مراقبت و عشق شکل گرفته باشد، قابل توجیه است.

«وابستگی عاطفی» روایت غالب و محوری باورهای غلط ما در مورد مصرف محصولات حیوانی است، درست مانند باورهای غلط ما درباره‌ی ازدواج و خانواده. داستان‌های حال خوب کنی که برای کودکان گفته می‌شود و بسیاری از بزرگسالان به آنها چسبیده‌اند، تصویری دروغین از مبادله‌ای منصفانه را القا می‌کنند: حیوانات بدون درد و به صورت غریزی گوشت، شیر و تخم مرغ را به کشاورزان هدیه می‌کنند و در مقابل مراقبت و محافظت دریافت می‌کنند. در حالی که شکی نیست که کشاورزانی وجود دارند که از حیوانات خود مراقبت کرده و حتی آنها را دوست دارند، اما عشق احساسی غیر سیاسی نیست، به‌ویژه زمانی که موجود محبوب یک کالا باشد. همان‌طور که نظریه‌پرداز سیاسی کلر جین کیم³³ به‌طور تأثیرگذاری بیان کرده است، «برای ما انسان‌ها بسیار آسان است که آنچه را که از نظر عاطفی برای ما حس خوبی دارد، با آنچه برای حیوانات خوب است اشتباه بگیریم». یا می‌توان این‌گونه بیان کرد که آنچه به لحاظ اقتصادی به سود ماست را با احترام گذاشتن به آنها یا رفتاری که با «نیازها، خواسته‌ها و منافع» آنها مطابق است اشتباه بگیریم. فدریچی زمانی به ما گفت، کار علمی او از کنشگری اجتماعی‌اش نشأت گرفته است،

نظریه پس از عمل. در دهه‌ی ۱۹۷۰، در حوالی زمانی که پیتر سینگر در حال توسعه‌ی نظریه‌های خود در مورد حقوق حیوانات بود، فدریچی بخشی از جنبشی به نام «دستمزد برای کار خانگی»³⁴ در شهر نیویورک بود. از لحاظ عملی، آنها یک اتحاد بین‌المللی از فمینیست‌ها بودند که به روش‌های مختلف خواستار دریافت دستمزد برای کار خود در خانه بودند. از لحاظ فلسفی، آنها در پی تقویت مارکسیسم کلاسیک بودند، و تلاش داشتند که محوریت کار مبتنی بر جنسیت را برای سرمایه‌داری، به‌ویژه کار تولیدمثلی و همچنین کار مراقبتی را که معمولاً بی‌ارزش و بدون دستمزد می‌ماند آشکار کنند. آنها اصرار داشتند که تمرکز مارکسیستی بر کار مزدی، همه‌ی اشکال کار بدون مزد را که جامعه و اقتصاد ما را سرپا نگه می‌دارد، نادیده می‌گیرد. بله، کارگر دستمزد دریافت می‌کند و سپس کالا را می‌خرد. اما چه کسی کارگر را به دنیا می‌آورد و از او مراقبت می‌کند؟ چه کسی کالاها را می‌پزد؟ همانطور که جنبش دستمزد برای کار خانگی نشان داد، زنان مدت‌هاست که از دریافت دستمزد محروم مانده‌اند، زیرا طبیعت زانه به‌منزله‌ی فداکاری و از خودگذشتگی برای پرورش دیگران قلمداد می‌شود، گویی زنان از روی عشق است که کار می‌کنند.

در همین راستا، تصویری شسته‌رفته و ایده‌آل از زندگی دامپروری به ما ارائه می‌شود. همانند کار انسانی، ابعاد تولیدمثلی گوشت، شیر، و تخم مرغ نیز غالباً نادیده گرفته می‌شوند - احتمالاً به این دلیل که غذایی که این حیوانات متحمل می‌شوند با تصاویر دلپذیر روستایی و ملایمی که مصرف‌کنندگان با آنها وجدان خود را آرام می‌کنند، در تضاد است.

اما بیایید واقع‌بین باشیم. شما بدون داشتن حیوانات جدیدی که به‌طور مداوم متولد می‌شوند، دائماً گوشت تازه، شیر، یا تخم مرغ نخواهید داشت. امروزه بیش از ۲۰ میلیارد گاو، خوک، گوسفند، و مرغ در جهان وجود دارند، که هر یک از آنها از یک تخم یا واژن بیرون آمده است. اهمیت چرخه‌های تولید مثلی حیوانات ماده در این زنجیره‌ی تأمین بی‌پایان موجودات زنده احتمالاً در صنایع لبنی و تخم‌مرغ بیشتر مشهود باشد. اگرچه بسته‌بندی‌های تجاری خلاف این را نشان می‌دهند، تخم‌مرغ و شیر صرفاً کالا نیستند، بلکه اجزای کلیدی یک فرایند تولید مثلی و حیات‌بخش، یا آن‌گونه که آدامز «پروتئین زانه‌شده» می‌نامد، هستند. قطعاً تولید تخم‌مرغ به پرندگانی با تخمدان وابسته است.

و گاوهای ماده خودبه‌خود شیر نمی‌دهند. برای این‌که گاو شیر بدهد، باید بچه‌ای متولد شود. هنگامی که گاوها دیگر قادر به زایمان نیستند، یا مرغ‌ها روزانه تعداد سودآوری تخم‌مرغ نمی‌گذارند، کشته می‌شوند. همه‌ی اینها چه در مورد مزرعه‌ی کوچکی که به «انسانی‌ترین» شیوه اداره می‌شود، و چه در مورد تأسیسات صنعتی عظیمی که صدها هزار حیوان را در خود جای داده است، صدق می‌کند.

زمانی که یک گاو شیرده معمولی در این کشور (ایالات متحده) به کشتارگاه فرستاده می‌شود، او به‌طور متوسط روزانه ۷.۵ گالن شیر تولید کرده است — تقریباً ۲.۵ برابر بیشتر از آنچه ۵۰ سال پیش تولید می‌کرده است. این شیر از نوک پستان‌ها نه توسط بچه‌اش که تنها به مقدار کمی از آن نیاز دارد، بلکه توسط ماشین‌ها مکیده می‌شود. یک گاو شیرده به قدری شیر تولید می‌کند که احتمال دارد به دلیل اختلالات استخوانی لنگ شود. همچنین احتمالاً با دوره‌هایی از التهاب و عفونت پستانی زندگی خواهد کرد، عفونتی که هر انسانی که شیردهی کرده باشد، از وحشت‌های منحصربه‌فرد آن آگاه است.

بلافاصله پس از تولد، جنسیت تمام حیوانات پرورشی تعیین می‌شود. در مراکز جوجه‌کشی، جوجه‌ها توسط کارگرانی که احتمالاً در معرض آسیب‌های فشار تکراری³⁵ هستند، هزار تا هزار تا دسته‌بندی می‌شوند. جوجه‌های ماده، که به خاطر تخم‌هایی که در طول چرخه‌ی تولیدمثلی خود تولید می‌کنند ارزشمند هستند، به یک مرکز تخم‌گذاری فرستاده می‌شوند تا زندگی کوتاه و ناتوان‌کننده‌ی خود را در فضایی کوچک‌تر از صفحه‌ی نمایش لپ‌تاپ بگذرانند. از سوی دیگر، نرها به راحتی به عنوان زباله در نظر گرفته می‌شوند و فوراً از طریق روش‌هایی مانند خفگی، برق‌گرفتگی یا آسیاب کردن (ریختن در یک آسیاب بزرگ) دور ریخته می‌شوند. برای گاوها، تولد نامطلوب گوساله‌های نر منجر به پیدایش صنعت گوشت گوساله شده است - روشی برای تولیدکنندگان که از منبع بی‌پایان حیوانات نوزاد و بی‌استفاده درآمدزایی کنند.

احترام گذاشتن و تکریم حیوانات همانطور که کلر جین کیم از ما می‌خواهد، به چه معنا خواهد بود؟ در حالی که فمینیست‌های سوسالیست نظرگاه خود پیرامون ارزش کارخانگی را با مبارزه برای دستمزد کار خانگی مطرح می‌کنند، بدیهی است که

ما استدلال نمی‌کنیم که حیوانات نیز باید مانند هم‌تایان انسانی‌شان به‌عنوان کارگرانی مستحق دستمزد و مزایا در نظر گرفته شوند. هیچ راهی برای جبران «ناله‌های اندوهگین» گوندا، گاو‌ی که یاد گرفته‌ایم صدایش را نشنویم، وجود ندارد. در عوض، به پیروی از مارکس، ما باور داریم که تمام موجودات یک «وجود نوعی»³⁶ دارند که شیوه‌های تولید سرمایه‌داری به طرق مختلف آن را از خودبیگانه می‌کند. در درجه‌ی اول و مهم‌تر از همه، احترام گذاشتن به وجود نوعی یک گاو یا یک خوک ماده یا یک مرغ نیازمند ایجاد یک نظام حقوقی و اقتصادی است که او را به‌عنوان یک موجود زنده و نه یک شیء به رسمیت بشناسد.

«شیر» هم یک اسم است و هم یک فعل، و به معنای بهره‌کشی

سودمحور است.

فمینیسم سوسیالیستی، به نظر ما، چارچوبی ارزشمند اما کم‌تر استفاده شده برای درک طبیعت ظالمانه و ویرانگر صنعت دام ارائه می‌کند. تنها با گسترش تحلیل فمینیستی سوسیالیستی فراتر از انسان است که می‌توانیم به‌طور کامل عمق وابستگی سرمایه‌داری به حصارکشی، کنترل، و خصوصی‌سازی ظرفیت‌های بازسازنده‌ی زندگی را درک کنیم، و دریابیم که چرا محافظه‌کاران، و به‌ویژه راست افراطی، وگن‌ها را تهدیدی وجودی برای بشریت می‌بینند. بر اساس فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد، «شیر» به‌عنوان اسم «مایعی سفید مات و سرشار از چربی و پروتئین است که توسط پستانداران ماده برای تغذیه‌ی فرزندان‌شان ترشح می‌شود»، و هم به‌عنوان فعل به معنای بهره‌کشی سودمحور است. اجبار و کالایی‌سازی بازتولید حیوانات انسانی و غیرانسانی، روشی است که سرمایه‌داری خود را از طریق آن بازتولید می‌کند. همان‌طور که فدریچی توضیح داده است، «طبقه‌ی سرمایه‌دار همیشه به جمعیتی فاقد حق و حقوق نیاز دارد، در مستعمرات، در آشپزخانه، و در مزرعه‌ی برده‌ها» و آن‌چنان که مثال‌های مطرح شده نشان می‌دهند، در دامپروری‌ها و کشتارگاه‌ها.

همانطور که فمینیست‌های سوسبالیست مانند فدریچی نشان داده‌اند، سرمایه‌داری با تشویق و اجبار زنان به پذیرش نقش خود به عنوان «پرورش‌دهندگان فداکار» به‌عنوان امری طبیعی، اجتناب‌ناپذیر، و جاودان توسعه یافت. در طول قرن‌ها، مردم قیام کرده و مجموعه‌ای متفاوت از امکانات و انتظارات را برای کسانی که زن منتسب شده‌اند، خواستار شده‌اند، چیزی فراتر از یک عمر ظرف شستن، پوشک عوض کردن، و رابطه‌ی جنسی وابسته به تقاضا. زنان بر کنترل چگونگی و تمایل به انجام رابطه‌ی جنسی، بارداری، سقط جنین، زایمان، و شیردهی اصرار ورزیده‌اند. با این حال، سرمایه‌داری ما را متقاعد کرده است که انتظاراتی را که از هم‌نوعان (غیر زن) خود داریم پایین بیاوریم. دیدگاه فمینیستی سوسبالیستی ما را ترغیب می‌کند که این پرسش را مطرح کنیم که چگونه ما به این نقطه رسیده‌ایم که مکانیزاسیون خشونت‌آمیز و کنترل سودمحور رحم‌ها، پستان‌ها، و ظرفیت‌های تولیدمثلی سایر حیوانات، و بی‌عدالتی و ویرانی گسترده‌ای که این امر ممکن می‌سازد را به‌عنوان چیزی عادی قلمداد کنیم.

در فوریه‌ی ۲۰۱۷، هشتگ توییتری MilkTwitter به دنبال حادثه‌ای به نام «میهمانی شیر»³⁷ به‌سرعت منتشر شد. در این واقعه گروهی از مردان که بسیاری از آنها بدون پیراهن بودند و بطری‌های شیر در دست داشتند، به یک اینستالیشن هنری ضد ترامپ هجوم آورده بودند، و الفاظ نژادپرستانه فریاد می‌زدند. حداقل یک نفر جمله ی «مرگ بر دستورکار وگن!» را فریاد زد، در حالی که اصرار داشت او و دوستانش «ترسو» نیستند. طولی نکشید که هواداران شروع کردند با خود بطری‌های شیر به تجمعات ترامپ ببرند و به پروفایل‌های توییت خود ایموجی بطری شیر اضافه کنند. انگ «پسر سویایی»³⁸ به یک توهین عمومی تبدیل شد، که به مردانی که به‌اصطلاح «ضعف» آنها با تمایل‌شان به نوشیدنی‌های گیاهی نمایان می‌شود، نسبت داده می‌شد. همان‌طور که ایزلین گامبرت³⁹ و توبیاس لینه⁴⁰ در مطالعه‌ای درباره‌ی وسواس‌های ضد گیاهخواری راست افراطی نشان می‌دهند، این کلیشه‌ها بر پایه‌ی میراث‌های نژادپرستانه‌ی استعماری، امپریالیستی، و به‌طور خاص ضد آسیایی گذشته استواراند که «برنج‌خواران زن‌منش هند و چین» را مورد تحقیر قرار می‌داد. (در سال ۱۹۰۲، فدراسیون کار آمریکا گزارشی را در حمایت از «قانون محرومیت چینی‌ها» با عنوان

«گوشت در برابر برنج. مردانگی آمریکایی در برابر فعله‌گری (کولیسیم)⁴¹ آسیایی. کدام یک باید زنده بماند؟» منتشر کرد.

با وجود تصویری که از شیر به‌عنوان نوشیدنی کلاسیک آمریکایی وجود دارد، فراگیر بودن شیر نه نتیجه‌ی سنتی قدیمی است و نه نیاز عمیق بیولوژیکی. انسان‌ها نیاز ندارند که پس از نوزادی به شیر خوردن ادامه دهند، چه از پستان انسان و چه از گاو. همه‌گیری شیر نتیجه‌ی سیاست‌های صنعتی پس از جنگ جهانی دوم است که به‌منظور تشویق کشاورزان به افزایش تولید طراحی شده بود تا محصولات لبنی فرآوری شده با ماندگاری بالا برای تغذیه‌ی سربازان در خارج از کشور ارسال شوند. دانش‌آموزان از همه‌جا بی‌خبر را به نوشیدن شیر مجبور کردند تا تقاضا را افزایش داده و عملکرد کشاورزان را حفظ کنند. کمپین‌های بی‌اساس بازاریابی، گه‌گاه با استفاده از تصاویر نژادپرستانه و ناتوان‌گرایانه، شیر را به‌عنوان ماده‌ی غذایی ضروری برای سلامتی معرفی کردند («قد کوتاه، پاهای پُرانتزی، و ضعف بینایی ژاپنی‌ها همه به رژیم غذایی ناکافی، به‌ویژه کمبود شیر نسبت داده می‌شود»). در واقع، شیر سرشار از مواد مغذی یا حتی کلسیم نیست، و اکثر افراد نمی‌توانند آن را به‌درستی هضم کنند. برآورد می‌شود که بیش از ۶۵٪ مردم جهان به عدم تحمل لاکتوز دچار هستند؛ در برخی کشورها این عدد به ۱۰۰٪ نیز می‌رسد. اکثر انسان‌ها پس از شیرخواری، لاکتاز، آنزیم مورد نیاز برای هضم شیر را تولید نمی‌کنند. به‌طرز شگفت‌آوری، راست‌گرایان افراطی این مسئله را که بسیاری از بزرگسالان سفیدپوست به لطف یک جهش ژنتیکی، سازوکار شیمیایی مشابه معده‌ی نوزادان را دارند را به نمادی از برتری نژادی و بیش-مردانگی تبدیل کرده‌اند.

احتمالاً، با وجود جایگاه کلیدی غدد پستانی در فهم علمی ما از خودمان، این امری تعجب‌آور نیست. در سال ۱۷۵۸، طبیعت‌شناس سوئدی، کارل لینه،⁴² کلمه‌ی «پستانداران» را وارد طبقه‌بندی جانورشناسی کرد. با این کار، لینه از سنت ۲۰۰۰ ساله فاصله گرفت، واژه‌ی متعارف ارسطو «چهارپایان» را کنار گذاشت و حتی رادیکال‌تر، انسان‌ها را در همان دسته با دیگر حیوانات قرار داد. اما همانطور که تاریخ‌نگار علم، لاندآ شیبینگر⁴³ پیشنهاد کرده است، انسان‌ها تنها از طریق یک عضو بدن، که خصوصاً جنسیتی-شده و در آن زمان عمیقاً نژادی-شده بود، وارد خانواده‌ی حیوانات شدند. همان‌طور که شیبینگر اشاره می‌کند، پستان‌های شیرده تنها در نیمی از حیوانات این

گروه کارایی دارند. به جای این تمایز، می‌توانستیم تفاوت‌های بالقوه‌ی همه‌شمول‌تر دیگری را برجسته کنیم (می‌توانستیم به همان راحتی «خزداران یا موداران» یا «گوش‌توخالیان» باشیم).

پستان قدرت سیاسی و اجتماعی خاصی داشت، و مهم‌تر از همه، به دلیل توانایی در تولید شیر و تغذیه‌ی کودکان، از پیش حیوان-گونه درک می‌شد. به عبارت دیگر، پستان عضوی از بدن بود که می‌توانست به شیوه‌ی قابل‌قبولی انسان‌ها را به حیوانات مرتبط کند، و در عین حال برتری مردان را نیز حفظ کند. بدن‌های مردان مشخصاً به حیوانات مرتبط نبود؛ بلکه ظاهراً مغزهایشان بود که گونه‌ی ما را متمایز می‌کرد. (اصطلاح لینه برای گونه‌ی ما «هومو ساپینس»⁴⁴ یا «انسان خردمند»⁴⁵ بود). همانطور که شیبینگر نشان می‌دهد، اصطلاح «پستاندار» نیز نمی‌تواند بدون درک گسترده‌تری از نگرانی‌های مربوط به زنانی که خواستار شهروندی کامل و قدرت خارج از خانه بودند، درک شود. این نگرانی‌ها بودند که پویایی سیاسی و اقتصادی آن دوره را شکل می‌دادند. اصطلاح «پستاندار» برای تمام زنان یادآور جایگاه واقعی‌شان در طبیعت و جامعه بود: تولیدکنندگان شیر و نوزاد.

اصطلاح «پستاندار» برای تمام زنان یادآور جایگاه واقعی‌شان در طبیعت و جامعه بود: تولیدکنندگان شیر و نوزاد.

بنابراین، اصطلاح «پستاندار» را می‌توان یادآور یک سلسله‌مراتب سرمایه‌داری، پدرسالارانه، نژادپرستانه و گونه‌گرایانه دانست که مردانگی سفیدپوست را بالاتر از همه چیز قرار می‌دهد؛ همان مضمون‌هایی که شیری را که راست‌گرایان با افتخار می‌نوشند، اشباع می‌کند. اما ما، به‌عنوان فمینیست‌های سوسبالیست، می‌توانیم در این اصطلاح فراخوانی برای همبستگی و رفاقت نیز بشنویم. سایر گونه‌ها نه تنها به‌خاطر رنجی که می‌برند مستحق همدردی ما هستند، بلکه مستحق همبستگی ما نیز هستند، چرا که آنها نیز مورد استثمار و سلب مالکیت قرار گرفته‌اند. موقعیت ما به‌عنوان پستانداران می‌تواند وجه حیوانی مشترک‌مان و این واقعیت را به ما خاطر نشان کند که اقتصاد ما به دوشیدن شیر انسان‌ها و بی‌شمار گونه‌های دیگر وابسته است.

همان‌طور که مثال راست افراطی نشان می‌دهد، گونه‌گرایی نهایتاً برای انسان‌ها زیان‌بار است، زیرا ناگزیر در روابط ما با یکدیگر نفوذ کرده و ظلم و استثمار را توجیه می‌کند (همان‌طور که نژادپرستی عواقب ویرانگر و حتی مرگباری برای سفیدپوستان دارد، یا همان‌طور که زن‌ستیزی به مردان آسیب می‌رساند). طبق نظر نظریه‌پرداز سیاسی ویل کیملیکا،⁴⁶ حداقل ۱۰ مطالعه‌ی کارشناسی‌شده در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و روان‌شناسی نشان می‌دهد که باور به سلسله‌مراتب گونه‌ای «به‌طور پیوسته با انسانیت‌زدایی از گروه‌های محروم یا به حاشیه رانده‌شده مرتبط است.» می‌توانید این یافته را مستقیماً در رفتارهای زنده‌ی حزب شیور، و همچنین در عملکرد روزمره‌ی دامپروری صنعتی و رفتار بی‌رحمانه‌ی آن با انسان‌ها نیز مشاهده کنید. جوامع فقیر رنگین‌پوست، مهاجر و معلول به‌طور نامتناسبی در معرض اثرات مخرب سلامتی و سوءاستفاده‌های کاری صنعت تولید گوشت قرار دارند. اگرچه آسیب‌های وارده به انسان‌ها و حیوانات توسط این صنایع یکسان نیستند، اما به‌هم مرتبط هستند. همه‌ی ما در یک سیستم سرمایه‌داری نژادپرستانه، جنسیت‌زده، استعماری و از منظر زیست‌محیطی فاجعه‌بار، گرفتار شده‌ایم.

آنجلا دیویس، نویسنده و فعال سیاسی مشهور جنبش آزادی‌خواهی سیاه‌پوستان نیز نظرات مرتبطی را بیان کرده است. دیویس با بیان این نظر که: «اولویت دادن به انسان‌ها به تعاریف محدودکننده‌ی از این‌که چه کسی انسان محسوب می‌شود منجر شده؛ و بی‌رحمی نسبت به حیوانات به بی‌رحمی نسبت به حیوانات انسانی مرتبط است.» روشن کرد که وگن بودنش با یک چشم‌انداز گسترده و تحول‌آفرین ضد نژادپرستانه، فمینیستی، ضد زندان‌گرایی، ضد سرمایه‌داری و دموکراتیک رادیکال مرتبط است. او ادامه داد: «اگر می‌خواهیم در مبارزات جاری برای آزادی و دموکراسی مشارکت کنیم، باید بدانیم که مسائل به‌طور فزاینده‌ای توسعه خواهند یافت. من نمی‌گویم که مسیر تاریخ خودکار است. اما ما شاهد توسعه‌ی مداوم مفهوم دموکراسی بوده‌ایم. و من نمی‌دانم چگونه می‌توانیم همراهان غیر انسان (حیوانات) خود را که با آنها در این سیاره شریک هستیم، حذف کنیم.» دیویس پیش‌بینی کرد که مسئله‌ی همبستگی بین گونه‌ها «عرصه‌ی بسیار مهمی برای مبارزه در آینده خواهد بود.»

حجم روبه‌رشدی از مطالعات تحقیقاتی که درهم‌تنیدگی سلسله‌مراتب انسانی بر پایه‌ی نژاد، جنسیت و توانمندی بدنی را با تحقیر حیوانات بررسی می‌کند، دیدگاه رادیکال دیویس را تقویت می‌کند. به گفته‌ی سیل کو، که به همراه خواهرش آف کو درباره‌ی تقاطع تعصبات ضد سیاه‌پوستی و گونه‌گرایی نوشته‌اند، ایده‌های غربی درباره‌ی انسان و حیوان «مفاهیمی نژادی» هستند؛ ایده‌هایی که در طول بیش از پنج قرن توسط سلسله‌مراتب نژادی شکل گرفته‌اند. مردم تحت ستم مدت‌هاست که در تقابل با تصویری ممتاز و ایده‌آل از مردانگی سفیدپوست که به‌عنوان اوج انسانیت تقویت شده است، با حیوانات مقایسه شده‌اند. به قول کلر ژان کیم،⁴⁷ «نژاد تا حدودی به‌عنوان معیاری از حیوان‌بودگی صورت‌بندی شده است، یک سیستم طبقه‌بندی که بدن‌های انسانی را بر اساس میزان حیوان‌بودگی آنها و میزان عدم انسان‌بودگی آنها، و تمام پیامدهایی که به دنبال دارد، مرتب می‌کند.» بنابراین، همان‌طور که آف کو در مصاحبه‌ی اخیرش پیشنهاد می‌کند، شناخت سلسله‌مراتب گونه‌ها به‌معنای اضافه کردن یک ستم جدید به فهرست طولانی نابرابری‌های اجتماعی نیست، بلکه شناخت چگونگی شکل‌گیری دسته‌بندی‌های انسانی بر اساس حیوان‌بودگی است، به‌ویژه حیوان‌بودگی تحقیر شده و منفور. به دلیل این تاریخ درهم‌تنیده، خواهران کو استدلال می‌کنند که حامیان حقوق حیوانات باید عدالت نژادی را به‌عنوان بخش محوری کار خود درک کنند و همچنین حامیان عدالت نژادی می‌بایست حقوق حیوانات را به‌عنوان بخش محوری کار خود بپذیرند، دیدگاهی که آنها «وگنیسم سیاه» می‌نامند. این امری است که در تضاد شدید با ایدئولوژی زن‌ستیزانه و شیرخورانه‌ی برتر پنداری نژاد سفید قرار دارد. رهایی انسان و رهایی حیوانات با هم پیوند خورده‌اند؛ خشونت‌هایی که تمام موجودات متحمل می‌شوند با هم مرتبط است.

به این ترتیب، همان‌طور که دیویس بیان کرده است، رهایی انسان و رهایی حیوانات با هم پیوند خورده‌اند؛ خشونت‌هایی که تمام موجودات متحمل می‌شوند با هم مرتبط است. همان‌طور که ما از جناح چپ می‌خواهیم که دایره‌ی دغدغه‌مندی‌های خود را گسترش دهد، حامیان حقوق حیوانات نیز باید تحلیلی فراگیر اتخاذ کنند که ارتباط بین مسائل به‌ظاهر ناهمگون را درک کند، از بدرفتاری‌های شدید با کارگران کشاورزی که اغلب

مهاجر هستند و غذای ما را تولید می‌کنند گرفته، تا سیستم مجازات کیفری نژادپرست این کشور که میلیون‌ها نفر را در قفس می‌اندازد، تا انباشت فاحش ثروت و قدرت که اقتصاد امپریالیستی ما امکان‌پذیر می‌کند. اگرچه ما معتقدیم که خوردن بیشتر سبزیجات برای کاهش رنج و تأثیرات مخرب تغییرات اقلیمی ضروری است، اما می‌دانیم که صرفاً تغییر دادن آنچه در بشقاب‌مان است کافی نیست، به همین دلیل است که وگنیسم هرگز محدود به رژیم غذایی نبوده است. شرکت‌های بزرگ خوشحال هستند که محصولات ارگانیک و ساندویچ‌های گیاهی جدید و بهبود یافته و «شیرهای گیاهی» گران‌قیمت را در کنار انواع سنتی و بدن‌مند به ما بفروشند، تا زمانی که بتوانند دستمزدهای فقیرانه بپردازند، زنجیره‌ی عرضه را کنترل کنند، مالکیت معنوی را در انحصار داشته باشند و سود ببرند. ما به چیزی بیش از محصولات وگن برای مصرف نیاز داریم؛ ما به یک تحول اساسی در الگوواره‌ها نیازمندیم.

وگنیسم هرگز محدود به رژیم غذایی نبوده است. ما به یک تحول اساسی در الگوواره‌ها نیازمندیم.

برخی از چپ‌گرایان به شعری از پرسی شلی،⁴⁸ به نام «نقاب آنارشی» علاقه‌مند هستند.

بپاخیزید، همچون شیران پس از خواب

در شماری شکست‌ناپذیر،

زنجیرهای خود را همچون شبنم به زمین بیفکنید

که در خواب بر شما افتاده بود-

شما بسیارید - آنها اندک‌اند.

شایان ذکر است که مانند تعداد شگفت‌انگیزی از رادیکال‌ها و سوسیالیست‌های آرمان‌گرای اوایل دوران رمانتیک، آن «بسیاری» که شلی از آن ابراز نگرانی می‌کند، شامل حیوانات نیز می‌شد. شلی دو مقاله‌ی تأثیرگذار در تقبیح گوشت‌خواری نوشت، اول «در دفاع از رژیم غذایی طبیعی»⁴⁹ که در سال ۱۸۱۳ منتشر شد، و کمی بعد «درباره‌ی سیستم رژیم غذایی گیاهی» (کلمه‌ی «گیاهخوار» دو دهه بعد ابداع شد). در حالی که این استدلال‌ها برگرفته از منابع یونان باستان و هندو بودند، عنوان رساله‌ی

اول به شکل قابل توجهی تداعی‌گر مقاله‌ی «در دفاع از حقوق زنان»⁵⁰ بود، که مری ولستون کرافت،⁵¹ مادر فمینیستِ پارتنرِ پرسی شلی، مری شلی نویسنده، که دیدگاه‌های مشابهی داشت نوشته بود (قهرمان رمان محبوب او، فرانکنشتاین، از خوردن گوشت خودداری می‌کند). هر دو شلی درک کرده بودند که خوردن گوشت با ساختار قدرتی مرتبط است که موجب درد و رنجی شدید اما قابل اجتناب می‌شود. پرسی شلی یادآور می‌شود که تولید گوشت به سوءمدیریت منابع طبیعی، کمبود غذا (زیرا غلاتی که می‌توانست برای تغذیه‌ی انسان‌ها استفاده شود به حیوانات می‌رسد) و نابرابری اقتصادی کمک می‌کند.

در واقع، از زمان پیدایش سرمایه‌داری، اشتهای شدید برای محصولات حیوانی و کسب سود با یکدیگر درهم تنیده شده‌اند. در قرن شانزدهم، تجارت پرونق پشم بود که جنبش حصارکشی را هدایت کرد. پیش از آن که نخبگان اشرافی، مناطق روستایی حومه‌ی شهر را از دام پر کرده و شروع به تولید گوشت در مقیاس بزرگ کنند، زمین‌های زراعی را به چراگاه‌هایی برای گوسفندان تبدیل کرده بودند. همان‌طور که فیلسوف قرن شانزدهم، سر توماس مور⁵² می‌گوید، «گوسفندانی که به‌طور طبیعی ملایم هستند و به‌راحتی کنترل می‌شوند، می‌توان گفت که اکنون نه تنها روستاها بلکه شهرها، انسان و غیر انسان را می‌بلعد».

خیلی زود، بزها، خوک‌ها و گاوها برای بلعیدن و حصارکشی به اصطلاح «پنگه دنیا»⁵³ به کار گرفته شدند. در کتاب «موجودات امپراتوری: چگونه حیوانات اهلی آمریکای اولیه را شکل دادند»،⁵⁴ ویرجینیا اندرسون⁵⁵ نشان می‌دهد که چگونه مستعمره‌نشینان آگاهانه موجوداتی را که دام می‌نامیدند، به خدمت گرفتند تا به گسترش استعمار و حصارکشی سرمایه‌داری کمک کنند. آنها را به آن سوی اقیانوس اطلس منتقل کردند تا به «متمدن‌سازی» قاره کمک کنند. حیوانات وارداتی مهره‌هایی امپریالیستی در روند تسخیر و نابودی سرزمین‌ها و سبک زندگی بومیان بودند. شهرک‌نشینان سیستمی از مالکیت زمین ایجاد کردند که حقوق جابه‌جایی حیوانات و چرای دام آنها را بر مطالبات منطقه‌ای و حق شکار بومیان ترجیح می‌داد. گوشت گاو به نمادی از فرهنگ آمریکایی و ابزاری برای «تقدیر آشکار»⁵⁶ تبدیل شد، به‌طوری که

جوامع محاصره‌شده به مناطق حفاظت شده منتقل شدند و بوفالوها تقریباً تا مرز انقراض شکار شدند تا جایی برای گاوها باز شود. (اهلی‌سازی حیوانات همچنین منبع اصلی بیماری‌های مشترک بین انسان و دام بود که توسط اروپایی‌ها شیوع یافت و جمعیت‌های بومی فاقد ایمنی را ویران کرد.)

مارکس در سال ۱۸۴۳ به این نکته پرداخته است: «دیدگاه طبیعت که تحت رژیم مالکیت خصوصی و پول رشد کرده، در واقع تحقیر و تخریب عملی طبیعت است.» اگرچه او نتوانست این بینش را به‌طور نظام‌مند دنبال کند، اما به نقل از توماس مونتزر،⁵⁷ وزیر رادیکال قرن شانزدهم آلمان، و در موافقت با او چنین گفت: «همه‌ی موجوداتی که به دارایی تبدیل شده‌اند، ماهی در آب، پرندگان در هوا، گیاهان روی زمین، همه‌ی موجودات زنده باید آزاد شوند.» البته، مارکس حامی حقوق حیوانات نبود. معروف‌ترین توصیف او از کمونیسم که «می‌توانید صبح شکار کنید، بعدازظهر ماهیگیری کنید، عصر گاوها را پرورش دهید، و بعد از شام بحث کنید»، یک آرمانشهر وگن را توصیف نمی‌کند. به استثنای کوبا، کشورهای سوسیالیستی موجود عموماً نسبت به حیوانات و بهره‌کشی از دنیای طبیعی به اندازه‌ی همتایان بازارمحور خود پرخاشگر و درنده بوده‌اند. با این حال، ما معتقدیم که موجودات هم‌نوع ما هرگز در چارچوب سرمایه‌داری آزاد نخواهند شد. همچنین، آزادی انسان‌ها تحت یک چارچوب انسان‌محور و گونه‌گرا ممکن نخواهد بود.

دو قرن پس از آن که شلی مقالات خود را نوشت، دلایل خودداری از مصرف محصولات حیوانی حتی قانع‌کننده‌تر شده است. بین کشاورزی، دامپروری و کشت علوفه، صنعت دامداری در حال حاضر ۴۰ درصد از سطح قابل سکونت جهان را بلعیده است. کشاورزی صنعتی نه‌تنها یکی از علل اصلی جنگل‌زدایی و تغییرات اقلیمی است (یک مطالعه‌ی تحقیقاتی پیش‌بینی کرده است که به زودی گازهای گلخانه‌ای تولید شده توسط بزرگترین شرکت‌های گوشت و لبنیات، از گازهای گلخانه‌ای منتشر شده توسط بزرگ‌ترین شرکت‌های نفتی پیشی خواهد گرفت)، بلکه ما را در معرض خطر بیماری‌های همه‌گیر بیشتری در آینده قرار می‌دهد. چرا که بیماری‌های مشترک بین انسان و دام و باکتری‌های مقاوم به آنتی‌بیوتیک، از جمله پاتوژن‌هایی که می‌توانند روزی کووید-۱۹ را به یک سرماخوردگی عادی تبدیل کنند، در دامداری‌های صنعتی

پرورش می‌یابند. (در آوریل، دو ماه پس از سخنرانی فینیکس، منتقد تئاتر روزنامه لس‌آنجلس تایمز ارزیابی مجددی از سخنان او ارائه کرد: در حالی که «سخنرانی او درباره‌ی گاوها... بسیاری از حضار غرق در جواهرات درخشان را در شرم فرو برد»، اما «این اظهارات در دوران کرونایی ما غیرمنطقی به نظر نمی‌رسد»). به این ترتیب، صنایع حیوانی عامل اصلی انقراض جمعی هستند، به طوری که روزانه ۱۵۰ گونه کاملاً از بین می‌روند، و در حالی که انسان‌ها و دام‌ها اکنون بیش از ۹۶ درصد از زیست-توده‌ی پستانداران زمین را تشکیل می‌دهند. جایگزینی موجودات وحشی با میلیاردها موجود که از نظر ژنتیکی مشابه هستند به شدت تنوع زیستی را کاهش می‌دهد و در عین حال آسیب‌پذیری اپیدمیولوژیک ما را افزایش می‌دهد. و همه‌ی اینها تنها به خاطر افزایش سود شرکت‌ها اتفاق می‌افتد. سرنوشت حیوانات اهلی، بقای حیوانات وحشی و خود ما از یکدیگر جدایی‌ناپذیر هستند.

این‌ها مسائل بسیار اضطراری هستند که باید مورد توجه هر انسان چپ‌گرایی، به‌ویژه کسانی که خود را سوسیالیست و فمینیست می‌دانند، قرار گیرد. با این‌که تقریباً از هر ۲۰ آمریکایی یک نفر گیاهخوار است و بسیاری از وگن‌ها از برنی سندرز حمایت کرده‌اند (در حالی که گاهی اوقات به گوشت خوردن او اعتراض داشتند)، چپ سازمان‌یافته در این موضوع عقب‌مانده است. سوسیالیست‌هایی که به سرعت مالکیت خصوصی را مورد نقد قرار می‌دهند، به‌ندرت مالکیت حیوانات را مورد پرسش قرار داده یا به پیامدهای مخرب صنعت حیوانات توجه می‌کنند. در حال حاضر، این لیبرال‌ها و مترقی‌ها هستند که بیشترین فشار را برای پایان دادن به صنعت دامپروری اعمال می‌کنند، مانند لایحه‌ی اخیر که توسط الیزابت وارن، کوری بوکر و سندرز حمایت شده است و قصد دارد تا سال ۲۰۴۰ دامپروری صنعتی بزرگ‌مقیاس را متوقف کند. ما معتقدیم که چپ‌گراها باید حداقل به مبارزه برای شکستن قدرت صنایع بزرگ گوشت و لبنیات بپیوندند. هرچند ایده‌آل این است که چپ‌گراها پیش‌تاز جنبش الغای این بخش‌ها باشند. این غول‌های شرکتی موجب تمرکز ثروت شده و تخریب‌های زیست‌محیطی و بیولوژیکی را تشدید می‌کنند. یارانه‌های دولتی را بالا می‌کشند و محصولات خود را با اطلاعات نادرست به مردم تحمیل می‌کنند، و در عین حال فراوانی

محصولات حیوانی را به‌عنوان نمادی از سبک زندگی طبقه‌ی متوسط ترویج می‌کنند، افسانه‌ای که در حال صادر کردن به بازارهای نوظهور جهان هستند. همان‌طور که پیشگامان فمینیست به ما آموختند، امر شخصی همواره امری سیاسی است. هیچ‌کس در خلاء تصمیم به خوردن گوشت نمی‌گیرد، به‌ویژه در جهانی که دامپروری صنعتی یک تجارت ۲ تریلیون دلاری و یکی از بخش‌هایی است که بیشترین یارانه و تبلیغ در جهان را داراست.

متأسفانه، جنبش جریان اصلی حقوق حیوانات به انزوای این جنبش نسبت به دیگر جنبش‌های عدالت اجتماعی در گفتمان چپ کمک کرده است. برجسته شدن چهره‌های مشهور به‌عنوان سخنگویان جنبش، اقدامات اغلب توهین‌آمیز پیتا،⁵⁸ و منطق فایده‌گرا⁵⁹ و بحث‌برانگیز و ناقص پیتیر سینگر همگی در این مشکل سهیم هستند.

تمرکز بر سلامت شخصی نیز ممکن است یک اشتباه محاسباتی سیاسی باشد. آپتون سینکلر،⁶⁰ نویسنده‌ی سوسیالیست، در مورد رمان موفق‌اش «جنگل»⁶¹ که وحشت صنعت بسته‌بندی گوشت را برملا کرد، گفت: «من قلب مردم را هدف گرفتم اما تصادفاً به معده‌ی آنها زدم». الگوی مشابهی در مورد کنشگران معاصر که می‌خواهند سرزنش‌گر به نظر نیایند صدق می‌کند، آنها فواید جسمانی گیاه‌خواری را برجسته می‌کنند با این امید که هدف قرار دادن معده ممکن است راهی غیرمستقیم برای باز کردن ذهن‌ها باشد. اصلاح‌طلبانی که به جای تأکید بر دلایل اخلاقی و اجتماعی و ایجاد همبستگی واقعی میان گونه‌ها، بر جذابیت‌های ظاهری و سلامت فردی تأکید دارند، تنها به خودپسندی و خودنمایی افراد متوسل شده‌اند، که قطعاً زیربنای محکمی برای یک جنبش سیاسی قدرتمند و پایدار نیست. آن‌ها به‌جای ایجاد همبستگی واقعی میان گونه‌ها، بیشتر به جذابیت‌های فردی پرداخته‌اند که نمی‌تواند پایه‌ای قوی برای یک جنبش اجتماعی باشد. این روش همچنین به ساختن تصویری از وگنیسم به‌عنوان قلمرو سفیدپوستان مرفه و بی‌دغدغه که با تهدیدهای فوری‌تری برای بقای خود مواجه نیستند، کمک کرده است. (واقعیت این است که اکثریت قریب به‌اتفاق گیاه‌خواران جهان سفیدپوست نیستند، و در آمریکای شمالی، سفیدپوستان کم‌تر از دیگر گروه‌ها به گیاه‌خواری تمایل دارند). نویسنده و محقق تغذیه، ای. بریز هارپر⁶² در کتاب درخشان خود «خواهر وگن: زنان سیاه‌پوست درباره‌ی غذا، هویت، سلامت و جامعه

صحبت می‌کنند»⁶³ بحث می‌کند که کتاب‌ها و مجلات و گن جریان اصلی بی‌وقفه تصویری نژادپرستانه، هنجارانگاری دگرجنس‌گرایی و توان‌گرا از اینکه یک فرد اخلاق‌مدار و گن چگونه باید به نظر برسد، ارائه می‌دهند. یک وگن، به روایت کتاب‌های پرفروش رژیم غذایی، باید یک «دختر لاغر»، سفیدپوست و ثروتمند باشد. ارتباط دادن وگنیسم با زیبایی و سلامتی و تقویت این ایده که آنچه می‌خوریم صرفاً یک ترجیح شخصی است نیز به اعتبار وگنیسم آسیب رسانده است. «وگن شدن» به‌عنوان یک سبک زندگی مصرفی در این بازار مکاره به تصویر کشیده شده است.

با این حال، این واقعیت که برخی از وگن‌ها ممکن است اعصاب‌خوردکن، یا گمراه باشند، دلیلی برای چپ‌گرایان نیست که مسئله‌ی آزادی حیوانات را نادیده بگیرند، یا برخی از بزرگ‌ترین شرکت‌های جهان را زیرچشمی رد کنند. (اگر اعصاب‌خوردکن بودن معیار چپ بودن بود، تعداد کمی از آنها باقی می‌ماند). علاوه بر نقد و مبارزه‌ی بی‌وقفه با روش‌های تجاری غیرقابل قبول، ما معتقدیم که فمینیست‌ها و ضد سرمایه‌داران وظیفه دارند تا سؤال عمیق‌تری را مطرح کنند: چه چیزی به گونه‌ی ما حق می‌دهد تا دیگر موجودات ذی‌شعور را به کالا تبدیل کرده و آنها را از حقوق‌شان محروم کنیم؟ چه چیزی به گونه‌ی ما این حق را می‌دهد که با خشونت از ظرفیت‌های جنسی و تولیدمثلی یک حیوان دیگر و در خدمت سرمایه بهره‌برداری کند؟

فریدریش انگلس در نامه‌ای در سال ۱۸۷۵، به این موضوع فکر کرد که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را می‌توان با مفهوم گسترده‌ی همبستگی تسهیل کرد. او نوشت این همبستگی می‌تواند «به نقطه‌ای برسد که تمام بشریت را دربر بگیرد و به عنوان جامعه‌ای متشکل از برادرانی که در همبستگی زندگی می‌کنند در مقابل باقیه‌ی جهان - جهان مواد معدنی، گیاهان و حیوانات - قرار دهد». امروزه، بسیاری از چپ‌گرایان همچنان به ایده‌ی تسلط بر طبیعت تحت عنوان پیشرفت اجتماعی متعهد هستند. آنها بهتر است به ذهنیت استعماری که این دشمنی مخرب از آن ناشی شده است، بیندیشند. جوامع و فلسفه‌ی سیاسی بومی از دیرباز رویکرد متفاوتی را دنبال کرده‌اند: زمین نه یک منبع مصرفی، بلکه چیزی است که انسان‌ها بخشی از آن هستند و با آن در تعامل هستند. در بسیاری از جوامع بومی، زیستگاه‌ها و گونه‌های محلی به‌عنوان

ملت‌هایی با حق و حقوق در نظر گرفته می‌شوند که انسان‌ها در قبال آن‌ها مسئولیت دارند. اگرچه جهان‌بینی‌های بومی و اصول وگن غربی ممکن است گاهی در تنش باشند، هر دو این ایده را که طبیعت و حیوانات صرفاً دارایی هستند به چالش می‌کشند، و بنابراین، آنها می‌توانند متحدان قدرتمندی علیه دامپروری صنعتی باشند. تلاش‌های انسان‌محور برای تسخیر زمین، ما را در شرایط اضطراری اقلیمی، در خطر ششمین انقراض، تشدید تمرکز ثروت و در معرض خطر همه‌گیری‌های جدید قرار داده است. هیچ راهی برای همبستگی علیه جهان وجود ندارد، اگر همچنان بخواهیم در آن زندگی کنیم.

مانند کارول آدامز، ما وگنیسم را «یک تخیل» می‌بینیم، یک آغاز و نه یک غایت. وگنیسم یک مقوله‌ی آرمان‌گرایانه است، تأیید ارزش‌هایی است که نمی‌توانند در دنیای فعلی به‌طور کامل تجلی یابند. خودداری از مصرف محصولات حیوانی یک کنش سلبی نیست، بلکه یک تعهد فعالانه به تلاش برای ایجاد جامعه‌ای رهایی‌بخش‌تر، برابری‌خواهان‌تر و از نظر زیست‌محیطی پایدارتر است. این فرایند تحول ساختاری می‌تواند با تغییر در خود-ادراکی تقویت شود. همذات‌پنداری با موجودات دیگر، درک گوندا و خوکیچه‌هایش به‌عنوان هم‌نوع و نه کالاها، می‌تواند سیاست‌های همیشگی سرمایه‌داری برای تفرقه‌اندازی و تسلط را به چالش بکشد.

پیوند با منبع اصلی:

<https://lux-magazine.com/article/our-animals-ourselves/>

پی‌نوشت‌ها

- ¹ Astra Taylor
- ² Sunaura Taylor
- ³ Joaquin Phoenix
- ⁴ Nonfetal life

این اصطلاح به انواع حیات غیرجنینی اشاره دارد که شامل انسان‌ها پس از تولد، حیوانات و محیط زیست می‌شود. در حالی که محافظه‌کاران به‌شدت از زندگی قبل از تولد (در زمینه‌ی مخالفت با سقط جنین) دفاع می‌کنند، اما همان نگرانی را برای زندگی پس از تولد، از قبیل گروه‌های به حاشیه رانده

شده و آسیب‌پذیر، و همچنین حقوق حیوانات (همانطور که در زمینه‌ی دامپروری مطرح است) نشان نمی‌دهند. (م.)

- 5 Citations Needed
- 6 Carol Adams
- 7 Aph Ko
- 8 Zoophilpsychosis
- 9 Killjoy
- 10 Silvia Federici
- 11 Caliban and the Witch: Women, the Body and Primitive Accumulation
- 12 Enclosure movement
- 13 Non-human animals
- 14 Gunda
- 15 Viktor Kossakovsky
- 16 Gestation crate
- 17 Farrowing crate
- 18 Dystopia
- 19 Commodity animal
- 20 Gabriel N. Rosenberg
- 21 Jan Dutkiewicz
- 22 New Republic
- 23 Consolidation
- 24 Breeding gun
- 25 Alex Blanchette
- 26 Porkopolis: American Animality, Standardized Life, and the Factory Farm
- 27 Imitative substitution of boar presence and behavior
- 28 Courtship
- 29 The Sexual Politics of Meat
- 30 Pregnant Mare Serum Gonadotropin (PMSG)
- 31 Blood mares
- 32 دامپروری - نویسنده به ریشه‌ی کلمه‌ی husbandry اشاره دارد که به معنای پرورش و مدیریت دقیق است. (م.)
- 33 Claire Jean Kim
- 34 Wages for Housework
- 35 Repetitive stress injury
- 36 Species-being (Gattungswesen)
- 37 Milk party
- 38 Soy boy
- 39 Iselin Gambert

⁴⁰ Tobias Linné

⁴¹ Coolieism

کولی (فعله، یا حمال) یک لقب توهین‌آمیز و نژادپرستانه است که اولین بار در قرن شانزدهم توسط بازرگانان اروپایی برای کارگران با دستمزد پایین و از تبار آسیایی (عموما هند و چین) استفاده می‌شده است. (م.)

⁴² Carl Linnaeus

⁴³ Londa Schiebinger

⁴⁴ Homo sapiens

⁴⁵ Man of reason

⁴⁶ Will Kymlicka

⁴⁷ Claire Jean Kim

⁴⁸ Percy Shelley

⁴⁹ A Vindication of Natural Diet

⁵⁰ A Vindication of the Rights of Woman

⁵¹ Mary Wollstonecraft

⁵² Sir Thomas Moore

⁵³ New world

⁵⁴ Creatures of Empire: How Domestic Animals Transformed Early America

⁵⁵ Virginia Anderson

⁵⁶ Manifest destiny

مانیفست سرنوشت یا تقدیر آشکار یک باور امپریالیستی آمریکایی در قرن نوزدهم در ایالات متحده بود، مبنی بر اینکه رسالت آمریکایی‌های سفیدپوست برای سکونت در کل قاره آمریکای شمالی مقرر شده بوده است. (م.)

⁵⁷ Thomas Müntzer

⁵⁸ PETA

⁵⁹ Utilitarian

⁶⁰ Upton Sinclair

⁶¹ The Jungle

⁶² A. Breeze Harper

⁶³ Sistah Vegan: Black Women Speak on Food, Identity, Health and Society